



۲۰۱۶/۰۲/۲۷



تیمور شاه تیموری

## خطاب به طالبان خون آشام

بیا ساقیا قفل می باز کن  
بده می که هوشم ز دنیا برد  
من و خصلت درد سر بودم  
چه صبحی که یاد از عزیزان کنم  
بیاید همیشه چنینم خبر  
نه مردان که زنها و طفلان همه  
بهر لحظه ای و بهر صبح و شام  
نباشد چنین گرگ در دره ای  
چرا بهر چه؟ ای هیولای درد  
به ظاهر چو بوزینه گان بوده اید  
پلنگ درنده ز تو بهتر است  
تو آیا به خود خلوتی کرده ای  
که کار تو و افتخارت چه است؟  
چرا چون دگر مردمان نیستی؟  
چه وحشت که اندر درون تو است  
همه کشتن دیگران کار تو  
امید بهشتی که داری به سر

گذاری به آرام دل باز کن  
چو عنقا به اوج فلک پر برد  
نشاید بدین گونه آسودم  
چه شامی که چون طفل گریان کنم  
که مردان فتاده بی پا و سر  
نه طفلان که جوانان و پیران همه  
فتاده به چنگال گرگان تمام  
که قتل تمامی کند بره ای  
بیائید و آرید فرمان مرگ  
به باطن چو گرگ دمان بوده اید  
سزاوار تو مرگ با خنجر است  
ز خود پرسشی صحبتی کرده ای  
ازین فعل بد انتظارت چه است؟  
چرا در خور آدمان نیستی؟  
چه زشتی که اندر برون تو است  
نباشد متاعی به بازار تو  
فریب است و حرمان ای خیره سر

بهشتت به جز خدمت خلق نیست

"به تسبیح و سجاده و دلقت نیست"